

علم بی تاریخ، بی جغرافیا

مصطفی ملکیان

هم‌میهن، ش ۲۰، ۸۶/۳/۱۶

چکیده: آقای ملکیان علم بومی را از دو جنبه عملی و نظری قابل نقد می‌داند و معتقد است که علم بومی نه در مرحله فرایند درآیی و نه در مرحله فرآورده‌بینی قابل دفاع نیست. به جای بحث از بومی و غیربومی بودن باید از حق و باطل بودن آن سخن گفت.

علم بومی از دو جنبه قابل نقد است: یکی از جنبه نظری (معرفت‌شناختی صرف) و دیگری از جنبه عملی (اخلاقی). حاصل این دو نقد آن خواهد بود که نه به لحاظ معرفت‌شناختی علم بومی قابل دفاع است و نه به لحاظ اخلاقی. به معنای دیگر نه می‌توان علم بومی داشت و نه حتی اگر چنین امری امکان‌پذیر بود، حق داشتیم علم بومی داشته باشیم.

در ابتدا به مراحل تحقیق علمی و امکان بومی بودن را در هر یک از این مراحل بررسی می‌کنم. به نظر می‌آید در زمینه علم باید سه مرحله را از هم تفکیک کرد. مراد من از علم، علم تجربی نیست. علم تجربی البته مشمول این سخن هست؛ اما علاوه بر علم تجربی مجموعه همه علوم فلسفی، تاریخی، ادبی و هنری و اگر مستقلاً بخواهیم سخن بگوییم، مجموعه همه علوم دینی و مذهبی هم مشمول این سخن خواهد بود. در اینجا مرادم از علم در واقع «دیسپلین» (disiplin) است نه «science». من مرحله اول را موضوع‌گزینی می‌نامم. در این مرحله مسأله نظری خاصی برای حل یا برای رفع مشکل عملی خاصی گزینش می‌شود. مرحله دوم را به مرحله «فرآورده‌درآیی» تعبیر می‌کنم. یعنی مرحله درآمدن به فرآیند

علم و مشغول علم و مشغول مطالعه و تحقیق علمی شدن، مرحله‌ای که در آن از جنبه ناظر بیرون می‌آییم و به جنبه عامل درمی‌آییم. این مرحله دوم به معنای شروع کردن مطالعه و تحقیق برای حل مساله برای رفع مشکل است. مرحله سوم هم وجود دارد که مرحله «فراورده بینی» نام دارد. در این مرحله فرآورده مطالعات و تحقیقات مورد توجه قرار می‌گیرد. این فرآورده حاصل فرایندی است که دانشمندان در آن فعال بوده‌اند. این فرآورده یا قابل دفاع است یا نیست.

بحث بر سر این است آیا مراد کسانی که از علم بومی دم می‌زنند، بومی کردن مرحله اول است یا مرحله دوم یا مرحله سوم؟ چون در هر یک از این سه مرحله نکات قابل توجهی وجود دارد. در وهله اول ممکن است مراد از علم بومی این باشد که در میان مسائل و مشکلات بی‌شمار هر علمی باید به سراغ آن دسته مسائلی رفت که مرتبط با شهروندان و جامعه محقق باشد.

اگر مراد از علم بومی این مفهوم باشد که مسائل و مشکلات جامعه ایرانی نسبت به مسائل جوامع دیگر برای جامعه‌شناس ایرانی در اولویت قرار دارد، این ادعا نه فقط قابل دفاع بلکه وظیفه اخلاقی هر انسانی است. نکته دوم درباره جریان فرآیند درآیسی و مرحله ورود به فرآیند مطالعه و تحقیق علمی است. اگر بخواهیم در فرآیند علم وارد شویم باید سه شرط را رعایت کنیم. فی‌المثل اگر بخواهیم در روانشناسی فعالیت کنیم اولین شرط آن این است که در هدف، باروانشناسان اشتراک مساعی داشته باشیم. شرط دوم پذیرفتن متدولوژی و التزام نظری و عملی به مجموعه روش‌های یک دیسپلین است. کنار گذاشتن هر روشی باید مستند به استدلالی باشد که این استدلال مورد قبول همه کسانی که در این دیسپلین مشغول فعالیت‌اند باشد. اما شرط سوم این است که فرد باید توانایی‌های این رشته را هم داشته باشد. نمی‌توان روانشناسی خواند ولی در جامعه‌شناسی وارد تحقیق و مطالعه شد. حال در کدام یک از این سه مرحله، بومی بودن معنا دارد؟ بومی بودن در حیطه اهداف به چه معناست؟ می‌توان گفت از میان هزار مساله‌ای که همه تحت پوشش موضوع جامعه‌شناسی قرار می‌گیرند، من چون یک جامعه‌شناس ایرانی‌ام، می‌خواهم موضوعات جامعه‌شناختی ایران را مورد بحث قرار دهم. اما به هر حال موضوع جامعه‌شناسی باید محل بحث من باشد نه چیز دیگری و به این معنا نمی‌توانم طرح بومی داشته باشم. در باب اهداف نمی‌توان اهداف جامعه‌شناسی یا اقتصاد را فراموش کرد و به اهداف دیگری پرداخت.

در بحث روش هم همین طور است. ممکن است روشی، مثلا در اقتصاد، پسندیده نشود. بحث بر سر این است که آیا رد این روش به جهت این است که بومی نیست یا به جهت این است که حق نیست؟ اگر به جهت این است که حق نیست باید به همکاران نشان بدهید که اتخاذ این روش حق نیست. اما بومی بودن غیر از حق بودن است. در باب توانایی‌ها هم باز به همین ترتیب است؛ یعنی توانایی‌های بومی وجود ندارد. توانایی در علم اقتصاد یعنی مجموعه آنچه را که در علم اقتصاد تاکنون گفته شده است باید بدانیم تا بتوانیم یک گام علم اقتصاد را جلو ببریم. از این رو بومی بودن در قسمت توانایی معنا ندارد.

پلورالیسم فرهنگی از نظر کسی مثل بنده قابل دفاع است. پلورالیسم فرهنگی یعنی هر کسی رأیی دارد بتواند رأی خود را عرضه کند و لو رأی او مخرب باشد، مامخرب بودنش را نشان می‌دهیم. اگر سازنده است، ما سازنده بودنش را نشان می‌دهیم و بعد هم می‌پذیریم؛ اما این به معنای بومی‌سازی نیست.

اما در بخش سوم یعنی در فرآورده‌های علمی می‌توانیم بگوئیم علم بومی داریم؟ هر فرآورده علمی یعنی هر گزاره‌ای که حاصل مطالعات و تحقیقات یک محقق و مطالعه‌گر در یک رشته از علوم و معارف بشری است. از سه قسم بیرون نیست یا گزاره‌ای است آبجکتیو (Objective) یا گزاره‌ای است سابجکتیو (Subjectivi). و اگر آبجکتیو باشد یا آبجکتیو بالفعل است یا آبجکتیو بالقوه.

وقتی فرآورده‌های علمی بر ما عرضه شوند اگر «Objective بالفعل» بودند، باید با ترازویی که برای سنجش‌شان وجود دارد، فهمید که حق‌اند یا باطل. اگر حق نبودند قبول‌شان نمی‌کنیم. نه به دلیل اینکه بومی نبوده‌اند بلکه به دلیل این که حق نبوده‌اند و اگر هم حق هستند، قبول‌شان می‌کنیم. نه به دلیل این که بومی بوده‌اند بلکه به دلیل این که حق بوده‌اند. در مورد گزاره‌های «Objective بالقوه» هم به همین گونه است. نهایت سخن من این است: علم بومی با دو چیز ناسازگار است. اگر بخواهیم بر علم بومی تکیه کنیم اولاً نپذیرفته‌ایم که انسان‌ها به رغم اختلافات بسیار بسیار عدیده‌ای که به لحاظ مکانی، زمانی، اوضاع و احوال زندگی، از لحاظ جسمانی، ذهنی، روانی، اجتماعی و از لحاظ فرهنگی یا یکدیگر دارند، ولی با این همه آنها «انسان»‌اند و اگر انسان‌اند یک سلسله مولفه‌های مشترک جسمانی، ذهنی، روانی بر آنها حاکم است که ما باید در پذیرش و آرا و نظرات به همان مولفه‌های مشترک رجوع کنیم. در واقع کسانی که بر علم بومی تاکید می‌کنند، گویا ماهیت انسانی مشترک میان همه انسان‌ها را

منکر می‌شوند. البته این مشکل، یک مشکل مابعدالطبیعی، انسان‌شناختی و فلسفی است که به انسان‌شناسی فلسفی مربوط می‌شود. اما مضاف بر آن یک مشکل اخلاقی نیز وجود دارد و آن این است: هر کسی که به بومی بودن تکیه کرد، نمی‌تواند بر حق تکیه کند. اصلاً چرا باید از بومی بودن سخن گفت؟ باید از حق و باطل حرف بزنیم. باید بگویم سخنی حق است یا نه. اگر حق است، از هر بوم و بری که هست بپذیریم و اگر باطل است، از هر بوم و بری که هست آن را واپس بزنیم. فکر چون مکان ندارد، ما نمی‌توانیم به جغرافیای فکر نگاه کنیم و چون زمان ندارد، نمی‌توانیم به جغرافیای فکر نگاه کنیم. فکر بی‌زمان است و بنابراین بی‌تاریخ. فکر بی‌مکان است و بنابراین بی‌جغرافیا. فکر فقط یک چیز دارد و آن حق و باطل است.

فهم و تمییز میان حق و باطل هم به دو چیز نیاز دارد: آزادی و پلورالیسم. تا پلورالیسم وجود نداشته باشد نمی‌توان فهمید کدام فکر حق است یا باطل. آزادی و پلورالیسم هم در معنا با هم تفاوت می‌کنند. پلورالیسم یعنی همه کس حق اظهار نظر را در قلمرو مورد نظر داشته باشد. آزادی هم یعنی همه کس حق قبول و رد داشته باشد. با توجه به مطالبی که گفته شد به نظر می‌آید علم بومی در هیچ کدام از سه قسمت موضوع گزینی، فرایند درآیی و فرآورده‌بینی قابل دفاع نیست.

● اشاره

هادی صادقی

۱. اصل سخن آقای ملکیان در مورد این که به لحاظ معرفت‌شناختی باید به دنبال حق و باطل بود و کاری به تاریخ یا جغرافیای علم نداشت و نیز به لحاظ اخلاقی ما حق نداریم که معیار داوری مان را چیزی جز حق و باطل بودن قرار دهیم، سخنی درست است. یعنی نمی‌توان گفت چون فلان فکر کهنه یا تازه است آن را می‌پذیریم یا رد می‌کنیم یا چون فلان فکر در ایران تولید شده است آن را می‌پذیریم یا رد می‌کنیم. معیار داوری ما نمی‌تواند مسائل تاریخی یا جغرافیایی باشد. همچنان که معیار داوری در پذیرش یا رد یک فکر نمی‌تواند صرفاً انتساب آن به شخص، قوم، ملت، رنگ یا نژادی خاص باشد.

۲. اما باید دید بومی بودن به چه معناست و در برابر چه چیزی قرار دارد. در نظر آقای ملکیان بومی بودن تنها یک معنای جغرافیایی دارد که در برابر حق بودن قرار می‌گیرد. اگر بخواهیم نظر ایشان را کمی عمیق‌تر تحلیل کنیم می‌توان گفت بومی بودن در برابر جهانی بودن می‌گیرند و جهانی بودن را نشانه حق بودن. اما باید توجه کرد که این تصور ساده از علم و واقعیت ندارد. علم این گونه که ایشان به تصویر کشیده‌اند نیست که حق و باطل آن به وضوح و بدون هیچ ابهامی معلوم باشد. همچنین ترازوهای دقیقی وجود ندارد

بازتاب اندیشه ۸۷

علم بی‌تاریخ،
بی‌جغرافیا

تا به طور قطع حق بودن یک نظر را به اثبات برساند. در همه جا علم انباشته از حدس‌ها و فرضیه‌هاست و مسائل انسانی در آن دخالت دارد و عینیت محض در دانش ما وجود ندارد یا به غایت اندک است. عینیت دانش‌ها معمولاً نسبی است. بنابراین، می‌توان به این لحاظ از دانش بومی سخن گفت. این نکته در بندهای بعد واضح‌تر می‌شود.

۳. با توجه به این که حق و باطل به طور مطلق و بدون لحاظ مرزهای جغرافیایی و تاریخی در دسترس بشر نیست یا بسیار اندک است و اکثر دانش‌ها در نسبت با اموری انسانی مانند ارزش‌ها، گرایش‌ها، چارچوب‌های ذهنی، تمایلات، احساسات و عواطف و... قرار می‌گیرد، بومی بودن علم معنا پیدا می‌کند. در اینجا بومی بودن بدیل حق بودن نیست. دانش، چه بومی باشد و چه جهانی در هر حال باید شرط حق بودن را داشته باشد. هیچ کس نه ادعا کرده و نه می‌تواند ادعا کند که دانشی را می‌پذیرد که به رغم باطل بودنش، تنها به دلیل بومی بودن پذیرفته شده است. کسانی که از دانش بومی سخن می‌گویند حق بودن آن را شرط مفروض می‌گیرند. حال اگر چنین است، پس چه نیازی به این هست که معیار بومی بودن را اضافه کنیم؟ و اصلاً بومی بودن چه معنایی دارد؟

۴. به نظر می‌رسد اصطلاح «علم بومی» را برخی به عنوان اصطلاحی جایگزین «علم اسلامی» که در دو دهه اول انقلاب بسیار به کار می‌رفت، مطرح کرده‌اند. شاید دلیل این جایگزینی آن است که در معنای آن هم اسلامی بودن لحاظ می‌شود (به دلیل این که اسلام جزء فرهنگ بومی ماست) و هم ملی بودن و ناظر بودن به شرایط خاص ایران. عنوان همایشی که آقای ملکیان در آن سخن گفته‌اند، «عمل بومی و علم جهانی: امکان یا امتناع؟» از یک طرف و نظریات شخصی که همایش به یادمان او برپا شده بود، پروفیسور سید حسین العطاسی که نظریه «علم اسلامی» را داده بود، این معنا را تأیید می‌کند؛ زیرا بومی یا جهانی بودن را در راستای اسلامی یا غیر اسلامی بودن تفسیر می‌کند.

۵. اینک با توضیحات داده شده می‌توان به این مسأله پرداخت که علم بومی در کدام یک از سه مرحله‌ای که آقای ملکیان توضیح داده‌اند قابل دفاع است. به نظر بنده در هر سه مرحله امکان بومی شدن علم وجود دارد (باز هم تأکید می‌کنم با فرض مشروط بودن حقانیت علم). در مرحله اول همان‌طور که خود ایشان توضیح داده‌اند^۱ کاملاً معقول است که مسائل و مشکلات جامعه ایرانی برای ما اولویت نخستین داشته باشند. بنابراین، از این منظر علم بومی می‌شود.

۶. در مرحله دوم، یعنی ورود به فرآیند مطالعه و تحقیق نیز علم می‌تواند بومی می‌شود. در اینجا سه شرط را مطرح کرده‌اند. اول این که در هدف با متخصصان رشته مربوط

۱. البته معلوم نیست چرا در انتهای مقاله گفته شده که علم بومی در هیچ کدام از سه قسمت قابل دفاع نیست؛ در حالی که خود ایشان ابتدا مرحله اول را کاملاً قابل دفاع دانسته‌اند. شاید اشتباه از گزارش‌گر باشد.

اشتراک مساعی داشته باشیم. در اینجا ظاهراً مقصود از هدف، موضوع است زیرا توضیحات ارائه شده وحدت موضوع را شرط می‌کند. در هر حال، در این تردیدی نیست که باید در موضوع مشترک باشیم تا بتوانیم بگویم دربارهٔ یک چیز سخن می‌گوییم. اما در این‌که آیا هدف حتماً باید واحد باشد، تردید وجود دارد. ممکن است هدف برخی دانشمندان کشف حقیقت باشد و هدف برخی دیگر ضبط و مهار آن، یا پیش‌بینی آینده یا چیزی دیگر. در اینجا می‌توان از اهداف متفاوت سخن گفت. از جمله می‌توان هدف تحقیق علمی را این دانست که به نتایجی دست پیدا کنیم که باعث افزایش قدرت جامعه خود می‌شود یا موجب شناخت بهتر دشمنان گردد، یا امکان عمل به فرایض دینی را فراهم آورد یا چیزهای دیگر. اهداف لزوماً یک نوع نیستند و می‌توان از این جهت بومی بودن علم را پذیرفت.

شرط دومی که مطرح کرده‌اند، پذیرفتن روشی است که مورد قبول همگان است. در این‌که روش علمی باید روشی عقلانی و پذیرفته شده باشد تردیدی نیست. اما چه کسی حق امضای یک روش و رد یک روش دیگر را دارد. در اینجا آقای ملکیان گفته‌اند که باید مورد قبول همهٔ کسانی باشد که در یک دیسپلین مشغول فعالیت‌اند. اما آیا چنین چیزی ممکن است. اجماع تام بر یک روش، جز در حد کلیات، ممکن نیست. کافی است سری به کتاب‌های فلسفه علم بزنیم و ببینیم که چگونه ده‌ها روش برای علم بیان شده و هر دانشمندی از یکی از آنها دفاع می‌کند. ناچار می‌شویم از قید «همه» دست برداریم و از قید «بعضی» استفاده کنیم. حال کدام بعضی. در اینجا است که سر و کله بومی شدن پیدا می‌شود. دلیلی ندارد که دانشمندان ایرانی روش مورد تأیید خود را به تأیید دانشمندان آمریکایی هم برسانند تا مقبول واقع شود. اگر خود آنان با معیارهای عقلانی روشی را برگزیده باشند، آن روش معتبر است، هر چند دیگران آن را نفهمیده یا نپذیرفته باشند. ممکن است جهان‌بینی یا ارزش‌های آنان متفاوت باشد و همین امر مانع پذیرش آنان می‌شود. این‌که کسی بگوید جهان‌بینی و ارزش‌های فردی یا جمعی دخالتی در روش‌های علمی ندارد، سخنی خام است. عقلانیت انتقادی کانتی این موضوع را برملا کرده است که هر دانشی جهت گرفته از چارچوب‌های مفهومی، ارزشی و... است. بنابراین، نمی‌توان در انتظار یک روش عام جهانی ماند؛ زیرا سرابی بیش نیست. بله، اگر چنین روشی وجود داشت، بی‌تردید بر روش‌های محلی ترجیح می‌یافت.

در باب شرط سوم هم می‌توان از یک جهت با آقای ملکیان همراهی کرد و آن توانایی فرد محقق در رشتهٔ مورد تحقیق است. اما لازمهٔ این توانایی این نیست که حتماً اقوال دیگران را دیده باشد. ممکن است پژوهشگری بدون دیدن اقوال دیگران هم به دانشی معتبر دست پیدا کند. البته نباید در این موضوع تردید داشت که دیدن اقوال دیگران کمک می‌کند و محقق را تقویت می‌نماید، اما نمی‌توان آن را یک شرط لازم برای تحقیق معتبر به حساب آورد. بدون آن هم می‌توان به حقیقت رسید.

بازتاب اندیشه ۸۷

۱۲
علم بی‌تاریخ،
بی‌جغرافیا

۷. دربارهٔ مرحله سوم نیز باید گفت که فراورده‌های علمی نیز می‌توانند بومی و غیربومی شوند. ترازوهای سنجشی که در علوم عینی مطرح می‌شوند، آن چنان تضمین‌کنندهٔ عینیت نیستند که در همه جای جهان به یک نحوه عمل کنند. همه ترازوها و سنجه‌ها گرانبار از نظریه‌اند (Theory laden). بنابراین، در سنجش جانبدارانه عمل می‌کنند و سمت و سوی صاحبان فرضیه‌ها را پیدا می‌کنند. اگر چنین باشد، جا دارد از ترازوهای بومی سخن گفت. به عنوان نمونه در علوم اجتماعی از توسعه‌یافتگی سخن می‌گویند و برای آن شاخص‌هایی تعیین می‌کنند؛ از جمله شاخص‌های توسعه‌یافتگی در بخش فرهنگ، تعداد صندلی‌های سینما، تعداد فیلم‌های تولید شده در سال، تعداد رسانه‌ها، و چیزهایی از این قبیل است. حال جای این پرسش وجود دارد که آیا این شاخص‌ها درست‌اند؟ آیا اگر تعداد این امور افزایش یافت واقعاً پیشرفت یا توسعه فرهنگی حاصل می‌شود. شاید با نگاهی به ارزش‌های دینی و ملی مسأله برعکس شود و هر چه بر کمیت تولید فیلم افزوده شود، عمق بینش کاهش یابد و رجعت به دوران بدوی بشر صورت گیرد. شاخص‌های توسعه فرهنگ مادی قطعاً با شاخص‌های توسعه فرهنگ معنوی متفاوت‌اند. پس چگونه می‌توان از عینیت محض ترازوها و سنجه‌ها سخن گفت؟

